

برای پدر علوم ارتباطات ایران

دکتر مهدی محسنیان راد*

وقتی در سال ۱۳۴۶، با سرمایه و همت روزنامه‌کیهان آن روزگار، «مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی» تأسیس شد و پذیرفته‌شدگان اولین امتحان ورودی آن در یک صبح پاییزی، خیابان فرعی و خاکی سه‌راه ضرابخانه را طی کردند، عابران به وضوح دو دسته دانشجو را تشخیص می‌دادند: یکی آدم‌های نسبتاً مسنی که روزنامه‌نگار بودند، یا در رادیو و تلویزیون ملی ایران کار می‌کردند و حالا می‌خواستند در اولین شبهه‌دانشکده ارتباطات درس‌های حرفه‌تجربی‌شان را بخوانند، و دسته دوم جوانان کم‌سن‌وسالی که تا پارسال محصل دبیرستان بودند و حالا آمده بودند که روزنامه‌نگاری، روابط عمومی، سینما، عکاسی و مترجمی در رسانه‌ها را بخوانند. گروه دوم مشکل پنهانی داشتند که اگر چه درباره آن با یکدیگر صحبت نمی‌کردند، اما از آن رها نیز نمی‌شدند. این مشکل وقتی خود را نشان می‌داد که در و همسایه و هم‌کلاسی‌های سابق و فامیل درباره محل تحصیلشان سؤال می‌کردند و آن‌ها با پاسخ‌هایی درگیر می‌شدند که کاملاً فاقد هر نوع مباحثات بود. فکر کنید، هم اکنون نیز

* - عضو هیئت علمی دانشکده فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع)

پس از چهل سال از آن روزگار، اگر یکی از روزنامه‌ها مؤسسه آموزشی تأسیس کند و دیپلمه‌ای در آن جا مشغول تحصیل شود، در رقابت با حتی قبول‌شدگان دانشکده‌های شهرستان‌های دوردست نیز به اصطلاح کم می‌آورد. چه برسد به دانشگاه تهران، من هنوز هم شگفت‌زده هستم که چطور دکتر کاظم معتمدنژاد ۳۱ ساله که استقبال‌کننده از این دانشجویان نخستین ترم بود، چند سال بعد و در ۳۹ سالگی با داشتن درجه دانشیاری دانشگاه تهران و دو دکترا (حقوق و علوم سیاسی، و روزنامه‌نگاری) از دانشگاه تهران استعفا داد و عضو هیئت علمی همان مؤسسه عالی شد که پس از تغییر نام به «موسسه‌های علمی ارتباطات اجتماعی» حالا تغییر نام داده و دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی شده بود.

آیا به نظر شما، این یک ایثار نیست؟ آیا به نظر شما، فرزندان پدر علوم ارتباطات ایران فقط به خاطر همین یک اقدام شگفت‌انگیز، سخت‌مدیون او نیستند؟ آن روزهای آغاز کار مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی، من نوجوان از این‌که می‌دیدم استادان پرسن‌وسال فرانسوی و امریکایی مؤسسه که تدریس زبان‌های خارجی را به عهده داشتند، آن‌گونه با احترام و به زبان خودشان با معاون ۳۱ ساله دانشکده گفت‌وگو می‌کنند، اولین لایه‌های مباحثات به او را در ذهن خود پروراند، لایه‌هایی که در این چهل سال، بر آن افزوده شده و انبانی از خاطرات تأییدکننده آن، پشتیبان تصویر ذهنی من از اوست.

در همان آغاز تأسیس مؤسسه، نحوه رفتار دکتر با دانشجویان، کارکنان و همکاران، نمونه‌ای منحصر به فرد بود و همین سبب می‌شد که معتمدنژاد بسیار محبوب شود. ارتقای علمی آن دانشکده نیز عامل دیگری برای این محبوبیت شد. زیرا در پایان اولین دوره مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی که تبدیل به دانشکده علوم ارتباطات شده بود، روزنامه‌ها خبری را چاپ کردند، حاکی از آن که نسبت درصد قبول‌شدگان در

دوره‌های فوق‌لیسانس دانشگاه‌های کشور از میان فارغ‌التحصیلان دانشکده مذکور، بیش از هر دانشکده دیگری در ایران بوده است. به این ترتیب قبول شدگان کنکورهای بعدی آن دانشکده، دیگر هرگز طعم تلخ آن رقابت‌های دوره اولی‌ها را نچشیدند و این حاصل تلاش دکتر معتمدزاد، دکتر نطقی، دکتر منصفی، دکتر الهی و بنیانگذاران آن دانشکده بود.

سال ۱۳۵۰ همزمان با خروج اولین فارغ‌التحصیلان، نخستین کتاب دکتر معتمدزاد نیز منتشر شد. من نسخه امضا شده این کتاب را در کنار نسخه‌های امضا شده کتاب‌های دیگر او با احترام نگه داشته‌ام. اما نسخه دیگری نیز دارم. آن نسخه، صفحات پلی‌کپی شده (چیزی مشابه زیراکس) این کتاب بود که به تدریج که تألیف و تایپ می‌شد، به صورت جزوه در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت. آخر سال و پس از امتحانات، آن را صحافی کردم و نگه داشتم. در پایان اولین سال، آماده چاپ بود. ولی سال بعد نیز مجموعه همان جزوه‌ها به صورت یکپارچه و دوخته شده در اختیار دانشجویان جدید قرار گرفت. این کار تا پنج سال ادامه یافت و دکتر معتمدزاد با آن دقت و موشکافی وسواس‌گونه‌اش، جلوی انتشار آن را گرفت تا سرانجام در سال ۱۳۵۰ چاپ شد. این سنت چهل ساله اوست. زیرا حسب احترامی که برای خوانندگان آثارش قائل است، بسیار دقت می‌کند که متن نهایی، چه از نظر شکل و چه محتوا، بدون غلط باشد.

سال ۱۳۵۹، وقتی راننده‌ای بی‌توجه، در خیابان ولی عصر با برادر کوچکش دکتر اسد، به شدت برخورد کرد، روزهای بحرانی برای او آغاز شد که ضمناً توانست متوجه شود که قبیله دانشکده علوم ارتباطات، چقدر او را در حالی که دیگر رییس دانشکده نیست، دوست می‌دارند. من هر بار که به بیمارستان می‌رفتم، با گروه جدیدی از کارکنان دانشکده در آستانه انحلال مواجه می‌شدم که شب را تا صبح پشت اتاقی می‌ماندند که

بیمار آن در حالت کما به سر می‌برد. آن واقعه به خیر گذشت. اما فکر نمی‌کنم که دکتر معتمدنژاد سیاس همکارانش را از یاد برده باشد.

همان روزها وقتی دکتر کاظم معتمدنژاد ۴۵ ساله، مطلع شد که می‌خواهند دانشکده علوم ارتباطات را منحل کنند، روزگاری بود که بسیاری از همکارانش ایران را ترک کرده بودند و او حالا می‌بایست تنها مواجه با پدیده‌ای باشد که شاید آن روزها که از دانشگاه تهران استعفا می‌داد، هرگز فکر نمی‌کرد روزگاری با چنین کج‌پنداری‌هایی روبه‌رو شود. او در حالی که دیگر رییس دانشکده نبود، مصمم شد که به ملاقات مقاماتی برود که چنین تصمیمی را اتخاذ کرده بودند. هنوز مرحوم دکتر حمید نطقی در کنارش بود. از سر لطف، من جوان کم‌تجربه را هم احضار کرد و هر سه به آن ملاقات حساس و سرنوشت‌ساز رفتیم. خاطره آن ملاقات، از آن خاطره‌هاست که تا آخر عمر با من است. حالا هر وقت که آن را در ذهنم بازسازی می‌کنم، او را می‌بینم که در کنار پریشانی ما، مثل همیشه با متانت، بردباری و ادب، از خودش رهاست و نگران آثار این اقدام در آینده جامعه ایران است.

به هر حال آن گفت‌وگوی تاریخی یکساعته نتیجه نداد و دانشکده علوم ارتباطات یا خانه دوم دکتر معتمدنژاد منحل شد. همه می‌دانند که وقتی رییس یکی از دانشکده‌های پاریس که ضمناً هم‌کلاسی سابقش نیز بود از او دعوت کرد که در آن جا تدریس کند، یک پایش آن جا بود و یک پایش ایران. چند نامه‌ای که در آن سال‌ها از پاریس برایم می‌فرستاد، مرد مصمم و متکی به نفسی را نشان می‌داد که بدون رنجشی جدی از آن چه اتفاق افتاد، دلشوره مردم را دارد.

گویا کلاسش که تمام می‌شده، با متروی پاریس به کتابخانه می‌رفته و تا پاسی از شب مطالعه می‌کرده و یادداشت برمی‌داشته است. آن یادداشت‌ها را دیده‌ام، آن‌ها مصالح یکی از هفته‌نمایی است که قرار است روزی روزگاری از او منتشر شود. (به این

نسبت‌های غیرعادی توجه کنید: از دکتر معتمدنژاد هفت کتاب منتشر شده، پنج کتاب زیر چاپ است و هفده کتاب آماده یا تا حدودی آماده چاپ است. دستنویس برخی از چاپ‌نشده‌ها، عمری ده ساله دارد.) معتمدنژاد در حالی که هر دو فرزندش در پاریس دانشجو بودند، آن‌جا را رها کرد و به ایران آمد و پشت یکی از چند میزی نشست که به صورتی فشرده، اعضای هیئت علمی گروه ارتباطات آن‌جا می‌نشستند. او پشت همان میز کوچک، متکی به نفس و استوار، به همه همکارانش امید می‌داد و گاهی نیز دکتر نعیم بدیعی و من را به کار می‌گرفت که در کنارش بنشینیم و مصاحبه‌های مطبوعاتی سه نفره داشته باشیم. مصاحبه‌هایی که در تحولات بعدی مطبوعات در ایران بی‌اثر نبود.

معتمدنژاد این‌جا ماند و با مراقبت از آن شاخه شکسته، علوم ارتباطات ایران را درختی کرد که اکنون همه می‌توانند شاهد باروری گسترده‌اش باشند. آیا فرزندان این پدر، مدیون این همه بردباری و تحمل سختی‌ها به وسیله او نیستند؟

فرزندان پدر علوم ارتباطات ایران، دی ماه ۱۳۸۳ نشان دادند که در حد توانشان می‌خواهند درباره ابعاد دین خود به او سخن بگویند و همه شاهد بودیم که سالن اجتماعات همان مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی که حالا سالن اجتماعات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی شده بود، میزبان آدم‌هایی از طیف‌های سیاسی مختلف و گاهی متضاد بود که آمده بودند هم از او تجلیل کنند و هم دانشکده منحل شده‌اش را فعلاً در حد نصب یک تابلو، به او بازگردانند.

هفته پیش در اجلاس جامعه اطلاعاتی که در تونس برگزار می‌شد این سعادت را داشتم که گاهی زیر یک سقف، دقایقی باز هم با دکتر معتمدنژاد باشم. در این سفر شاهد بودم که چگونه یکی از شاگردان سابقش، دقیقاً در نقش یک فرزند سنتی، مطیع و دل‌نگران، یک لحظه از مراقبت از او غافل نمی‌شود. صحنه‌ای که ریشه‌اش، مشترک با همان شب‌های ۱۳۵۸ آن بیمارستان بود.

در زیر یکی از همان سقف‌های اجلاس تونس، فرصتی پیش آمد که مطلع شوم طرح نظام رسانه‌ای خود را که طرحی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز برای جامعه ایران است، رها نکرده و به صورتی خودخواسته، صد و بیست صفحه بر آن افزوده است. من این طرح را خوب می‌شناسم و یک سال پیش با کسب اجازه از او در مصاحبه‌ای مفصل با «خردنامه روزنامه همشهری» درباره آن سخن گفته و نگرانی شخصی خود را از به کارگیری پاره‌پاره و نادرست این طرح مطرح کرده بودم. حالا می‌شنیدم که دکتر نه تنها از این نحوه برخورد نومید نشده، بلکه مثل همیشه امیدوار و متکی به نفس، باز هم روی آن کار کرده، بر آن افزوده و آماده اجراش کرده است.

وقتی در تونس، صحبت ما به محتوای افزوده‌ها رسید، ذهن ما از همه‌ی اجلاس سران دور شد و به این پرسش رسیدیم که چگونه می‌توان دولتمردان جدید را قانع کرد که نسخه دکتر معتمدنژاد را که داروهایش در داروخانه امکانات معاصر ایران به وفور یافت می‌شود، بپسند و بگذارند که او بر طبقات ساختمان بلندمرتبه خدماتش به قبیله رسانه‌های ایران و در نتیجه جامعه ایرانی بیفزاید.

بعضی از دعاها برای افزایش ترازنامه صواب‌های فردی است. برخی از دعاها برای خالی نبودن عریضه و تعارفات شرقی است. دعاهایی نیز هست که خداوند تفاوت آنها را بیش از هر کس می‌داند. دعا کنیم که سایه دکتر کاظم معتمدنژاد سال‌های بسیار بر سر جامعه علوم ارتباطات ایران باشد. آمین.

مهدی محسنیان‌راد - ۱۳۸۴/۹/۵